

نوشته ها، مشاهدات، مقالات خود را برای ما به این آدرس بفرستید
xyaban@gmail.com
برای اشتراك روزانه با این آدرس الكترونيكي تماس بگيريد
khyaboon@gmail.com

زنده باد حكومت مردم
زنده باد مقاومت مردمی در برابر کودتا
آزاد باد همه زندانیان سیاسی
نابود باد گاردهای كشتار
مرگ بر ديكتاتور

خیابان

شماره ۱۰ دوشنبه ۸ تیر ۱۳۸۸



برای مقابله با حكومت کودتا مردم آمدند، موسوی نیامد

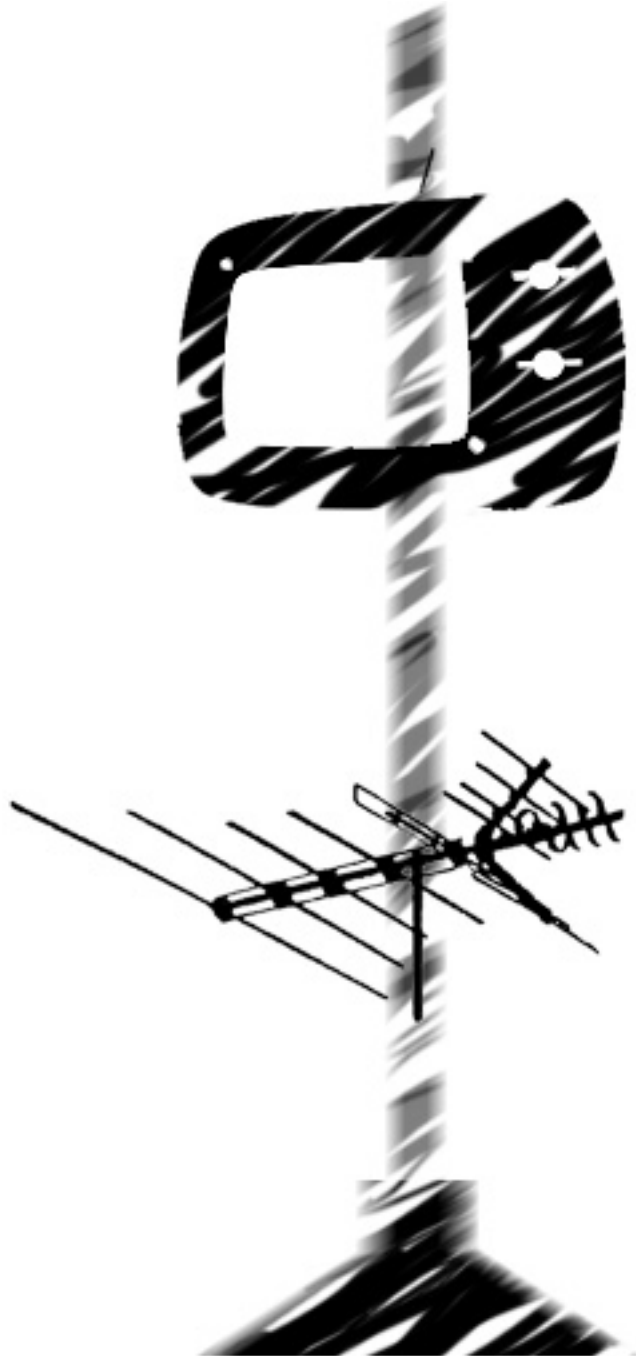
تهران
شهر اشغال شده

دوباره شکنجه
دوباره اعتراف گیری
دروغ



اعتراف گیری تلویزیونی، بخشی کوچک از نقض گسترده حقوق اجتماعی امیر ک.

پروژه اعتراف گیری تلویزیونی پروژه محبوب حکومت از اوان تحکیم قدرت خود در سال ۱۳۶۰ بوده است. اعترافات تلویزیونی و مطبوعاتی سطح مرئی مکانیزی برای برخورد با مخالفین سیاسی است که سطح نامرئی آن وجود شکنجه در پشت دیوارهای زندان ها است. فقدان دادرسی عادلانه و منصفانه، قوانین غیر عادلانه در نظام جزای اسلامی، عدم به رسمیت شناختن حقوق مخالفین سیاسی، و ده ها مورد دیگر خوشه ی سرکوب بزرگی را تشکیل می دهند که حکومت برای مواجهه با مخالفین سیاسی از آن ها بهره می برد. به لحاظ تاریخی هر گاه حکومت از پروژه اعتراف گیری تلویزیونی استفاده کرده است، گروه هایی که خود در معرض سرکوب قرار نداشته اند در مقابل این حرکت سکوت کرده و حتی با شادمانی از حذف رقبای سیاسی به نوعی این گونه اقدامات را مورد تأیید قرار داده اند. در سال ۶۰ و زمانی که این پروژه بر روی اعضای سازمان ها و احزاب چپ رادیکال و نیز مجاهدین خلق اعمال شد، سازمان فداییان خلق اکثریت و حزب توده که در کنار حاکمیت ایستاده بودند در مقابل این نقض صریح حقوق بشر مخالفت نکردند و از آن استقبال نیز کردند. زمان گذشت و اعضای آنان نیز طعمه های بعدی حاکمیت بودند. روحانیون مبارز و خط امام که در آن زمان بخش مهم حاکمیت بودند خود در این پروژه نقش ایفا کرده و مسلمان شدن احسان طبری را در زندان، ناشی از تابیدن پرتوی نور حقیقت بر دل او و دیگر همزمان او دانستند. این روزها حکومت کودتایی همان برخورد همیشگی را با اعضای طیف اصلاح طلب حکومت انجام می دهد. ناگهان رده های بالای اجرایی آنها در رسانه ها حاضر شده و از فریب خوردگی خود توسط غرب سخن می گویند. آشکار است که از آنجا که نظارت و کنترل مردمی بر رویه های دادرسی حکومت وجود ندارد، این اعترافات نه تنها هیچ ارزشی ندارد بلکه بایست قویا آن را محکوم کرد. چرا که نشانه های بدیهی از بدرفتاری و شکنجه در پشت دیوارهای بلند زندان اند. اما بایست تمام گروه های سیاسی متعهد باشند که در مقابل شکنجه و اقدامات ضد حقوق بشری بر علیه تمام فعالین سیاسی بایستند. خواه مشارکتی باشد، خواه کمونیست، خواه مجاهد، و یا هر گرایش و تعلق سازمانی دیگری. نمی توان تنها زمانی که نوبت به خود رسید ناگهان از رعایت حقوق بشر برای زندانیان سیاسی دم زد. این حق همگانی است و بایست آن را برای تمام عقاید سیاسی به رسمیت شمرد. مردم امروزه آگاه شده اند. آنها نه تنها تحت تأثیر بازی های خون آلود حاکمیت برای تخریب فعالین سیاسی قرار نمی گیرند، بلکه هر سازمان و گرایش سیاسی را با تعهد عملی آن به مبارزه برای استقرار عدالت و دفاع از حقوق مخالفین سیاسی خود ارزیابی می کنند.



اخبار کوتاه

درگیری های دیروز تهران

دیروز در مناطق مختلف تهران درگیری های پراکنده رخ داد.
تمرکز تجمع مردم در نزدیکی مسجد قبا بود که سپس به راهپیمایی ۵۰۰۰ نفره به سمت سیدخندان منتهی شد.

این راهپیمایی چون روزهای پیش با خشونت روبرو شد و بسیاری از مردم مورد ضرب و شتم گاردهای کودتا قرار گرفتند.

برنامه امروز معترضان

طبق گفته فعالین و معترضان امروز دوشنبه قرار است معترضین به حکومت کودتایی زنجیره ای انسانی از راه آهن تا تجریش ایجاد کنند. لازم به ذکر است امروز روز پایانی مهلت شورای نگهبان برای تأیید یا رد نتیجه انتخابات است.

بیش از دو هزار زندانی و چند صد مفقود

یک سازمان مدافع حقوق بشر روز یکشنبه اعلام کرد از هنگام شروع ناآرامی ها در ایران تا کنون بیش از دو هزار نفر زندانی شده و چندصد نفر ناپدید شده اند.

عبدالکریم لاهیجی نایب رییس فدراسیون بین المللی حقوق بشر که مقرش در پاریس قرار دارد در این زمینه تأکید کرد بر پایه اطلاعات منابع مستقل ، تا کنون صدها نفر در ایران ناپدید شده اند.

شکوفه آذر و کامبیز نوروزی دستگیر شدند

دیروز ، یکشنبه ۷ تیر، شکوفه آذر، خبرنگارروزنامه سرمایه در مقابل مسجد قبا بازداشت شد خانواده وی تاکنون نتوانسته اند خبری در مورد او بگیرند. روز یکشنبه همچنین امبیز نوروزی، دبیر حقوقی انجمن صنفی روزنامه نگاران ایران بازداشت شد.

برخی روزنامه نگاران آزاد شدند

۲ نفر از ۲۵ کارمند روزنامه کلمه سبز که هفته گذشته بازداشت شده بودند، آزاد شده و یک نفر از کارکنان سایت کلمه پس از آن دستگیر شده است.

همچنین شب گذشته دکتر قربان بهزادبان نژاد رییس ستاد مهندس موسوی که پس از جلسه چهارشنبه بعدازظهر اساتید دانشگاه با موسوی بازداشت شده بود، آزاد شد.

یادبود کیانوش آسا در دانشگاه علم و صنعت

مراسم سوگواری شهید کیانوش آسا دانشجوی کارشناسی ارشد رشته شیمی، از شهدای دانشجوی اخیر ایران، دیروز از ساعت ۱۲ در دانشگاه علم و صنعت برگزار شد.

با وجود تهدیدهای فراوان و تماسهای مکرر وزارت اطلاعات و حراست دانشگاه با فعالین دانشجویی دانشگاه علم و صنعت و خانواده هایشان، مراسم یاد بود شهید کیانوش آسا و راهپیمایی اعتراضی در دانشگاه علم و صنعت با استقبال گسترده دانشجویان دانشگاه نیمه تعطیل علم و صنعت برگزار شد..

به گزارش خبرنگانه امیرکبیر این مراسم امروز در حالی توسط دانشجویان برگزار شد که مدیریت دانشگاه قصد برگزاری مراسمی نمایشی در داخل مسجد دانشگاه داشت، که دانشجویان به تحریم این برنامه پرداخته و بیرون از مسجد به سوگواری پرداختند.

دانشجویان پس از شعار دادن در مقابل مسجد، در صحن دانشگاه به راهپیمایی کرده و در مقابل درب اصلی دانشگاه حضور یافته و شعارهایی در آنجا سر دادند.

در پایان نیز دانشجویان با ادامه راهپیمایی در صحن علنی دانشگاه مجددا به سمت دانشکده شیمی رفتند و در آنجا بیانیه های گروه های مختلف دانشجویی قرائت شد.

دوستان و همدانشکده ای های شهید آسا اعلام نمودند که تا پایان هفته هر روز از ساعت ۸ تا ۱۷ به مانند دو روز گذشته در برابر دانشکده شیمی به تحصن نشسته و با روشن کردن شمع در کنار عکس شهید آسا و پخش قرآن به سوگواری و زنده نگه داشتن نام و یاد شهید گلگون کفنشان خواهند پرداخت.

همچنین تعدادی از دانشجویان و از جمله دوستان کیانوش اعلام نمودند در اعتراض به شهادت مظلومانه شهید کیانوش آسا و به خصوص بی مسئولیتی حاکمان در قبال اینگونه جنایت تا اطلاع ثانوی در جلسات امتحان حاضر نخواهند شد.
پیشتر نیز تعدادی از امتحانات دانشکده مهندسی شیمی به دلیل عدم حضور دانشجویان لغو شد. دانشجویان به نشان سوگواری پیراهن مشکی و همچنین دستبندهای سیاه بر دست داشتند.



آهوها و گرگ ها

ت ۷ تیر مسجد قبا

ساعت حدود ۶ و نیم به حسینیه ارشاد رسیدیم. خیابان ترافیک سنگینی داشت و مجبور شدیم مسافت طولانی پیاده برویم. هرچه نزدیک تر می شدیم تراکم نیروها بیشتر می شد. یک مرتبه دو طرف خیابان شروع کردند به تشویق. کرویبی در اتومبیلی بود و در ترافیک مانده بود. جمعیت که منتظر جرقه ای بود شروع کرد به شعار دادن و تا خود حسینیه شعار مرگ بر دیکتاتور را سر دادند. هرازگاهی فریادی از گوشه ای شنیده می شد که به جمعیت حمله می شد و به وحشیانه ترین شکلی با باتوم به جان جمعیت می افتادند. زنان و مردان مسن زیادی را دیدم که کتک خورده بودند. مراسم سخنرانی که مجوز آن را گویا خانواده بهشتی گرفته بودند در مسجد قبا در حال برگزاری بود اما کوچه را بستند و به کسی اجازه ورود نمی دادند. کسانی که از داخل مسجد توانسته بودند بیرون بیایند می گفتند دوربینی که در مسجد مستتر کرده بودند را مردم شکستند و شعار دادند. عده ای می گفتند موسوی از ساعت ۴ داخل مسجد است اما عده ای می گفتند او را ندیدند. فائزه هاشمی هم آمده بود. بلندگوهای قسمت زنان را هم قطع کرده بودند و جمعیت مرتبا شعار می دادند. جمعیتی حدود ۳ هزار نفر در اطراف مسجد قبا پراکنده بود. که گه گاه حمله پلیس آن را به خشم وا می داشت و شعارها تندتر می شد. در میان ترافیک سنگین کرویبی از اتوموبیل خود پیاده می شود و به سمت مسجد حرکت می کند تمام جمعیتی که با شعار الله اکبر پشت سرش حرکت کردند لت و پار شدند و یک نفر توانست وارد کوچه شود و آن خود کرویبی بود. در این اوضاع بود که شعار های مرگ بر دیکتاتور در خیابان شریعتی طنین افکند و دیگر لباس شخصی ها وارد عرصه شدند خیابان را از بالا و پایین می بستند و به مردم حمله می کردند هرچه جمعیت اعتراض می کرد ما مجوز داریم تاثیری نداشت. موتورهای سیاه پوشان نیز بین مردم و ماشین ها بازوی دیگر سرکوب بود. حتی به ماشین هایی که در ترافیک مانده بودند نیز رحم نمی کردند و با باتوم هاشان به آن ها می کوفتند. جمعیت بیرون مسجد شجاعانه و بی مجوز شروع به حرکت به سمت پل سید خندان کرد در راه گاه شعار می دادند و گاه تشویق می کردند انگار جشن پیروزی مردمی بود که چند روز بود خفه شان کرده بودند. ماشین ها در راه بوق می زدند و برای جمعیت درود می فرستاد. جمعیت با این که لیدری نداشت خود می دانست دست به چه کار خطرناکی زده و نیروی انتظامی را به حمایت تحریک می کرد. تمام مسیر نیروهای یگان ویژه سپاه، رهبری و بسیج صف کشیده بودند. جمعیت از مقابل گردان های بسیجی با سکوت و نشان ویکتوری گذشت. یک آخوند هم به جمعیت پیوست که با تشویق آن ها مواجه شد. هوا کم کم داشت تاریک می شد. مردم این ساعات را خوب می شناسند. زمان حمله گرگ ها نزدیک می شود. آهوها می دانند باید به خانه برگردند. جمعیت قرار فردا میدان تجریش را فریاد می زند و کم کم پراکنده می شود. حلقه محاصره گرگها تنگ تر و تنگ تر می شود. در حال بازگشت لباس شخصی ها را می بینم که با باتوم به جان مردم افتادند و رکیک ترین فحش ها را نثار مردم می کنند. در راه ترک جمعیت نیروهای بسیاری را دیدم که مغازه های اطراف را وادار به تعطیلی می کنند و به سمت اندک جمعیت باقی مانده می رفتند. در خیابان های تنگ اطراف در هر کدام حداقل ۲۰۰ نیروی یگان ویژه بود حدس می زنم می خواهند راه را بر کسانی که فرار می کنند ببندند. نمی دانم چرا این جمعیت باقی مانده پراکنده نمی شود. دلشوره عجیبی دارم این اکثریت آهوها از اقلیت گرگها نمی هراسند.



جنگ شهری

ا.ش.

یکی از خصایص دیکتاتوری ها ، خرج های هنگفتی است که صرف هزینه های نظامی ، ایجاد نهاد های عریض و طویل امنیتی با لایه های مختلف و گاردهای رنگارنگ پلیس می کنند. بنابراین جای تعجب نیست که رژیم فاشیستی جمهوری اسلامی توانسته باشد، شهر را از جانورانی مانند مامورین پلیس، نیروهای ارتشی و ضد شورش ، بسیج و نیروهای امنیتی و به اصلاح لباس شخصی پر کند. کارکرد عمده ی این نهادها تنها سرکوب و بازداشت یا کشتار نیست بلکه ایجاد ارباب و ترس در دل شهروندان است. در این میان جای تعجب است که رسانه هایی مانند بی بی سی هنوز بر وجود حکومت نظامی در شهر تهران را صحه نمی گذارند.

باید آشکارا اعلام کنیم که شهر تهران توسط ارتش و پلیس اشغال شده است و این در حالی است که عده ای خائنانه از آرام شدن اوضاع سخن می رانند! با توجه به وضعیت حکومت نظامی اعلام نشده و عملا اجرا شده ، شیوه های مبارزه و اعتراض مردم نیز متناسب با اوضاع و رفتار سرکوبگر رژیم باید تغییر کند. پیش از پرداختن به این مسئله باید گفت که مردم نباید نسبت به توانایی بیش از حد رژیم در قدرت شناسایی رژیم ، مبالغه کنند و ترس به دل راه دهند. یکی از شیوه های مبارزه ی گشتاپو ، پلیس سیاسی فاشیستی آلمان در زمان جنگ جهانی دوم ، براه انداختن این شایعه بود که مردم به طور کامل با پلیس سیاسی در ارائه ی گزارشات از همسایگان خود مشارکت می کنند. در این راه جمهوری اسلامی نیز با راه اندازی سایتی به نام گرداب ، از مردم در خواست کرده است که به اصطلاح اغتشاش گران را شناسایی کنند که مشخصا جنبه ی تبلیغاتی دارد و عملا ناکارآمد است. این گفته ی خمینی را یاد نبریم که زمانی می گفت همه ی مردم باید ماموران وزارت اطلاعات باشند. اما تمامی این ادعاها بیشتر جنبه مبالغه و ارباب دارند. واقعیت این است که رژیم در سرکوب و شناسایی معترضین در ابعاد میلیونی ناتوان است . ایجاد حکومت نظامی در شهر و هجوم کور نیروهای بسیج و مزدورانی از حزب الله لبنان به خانه های مردم نشانه ای است از ناتوانی آنها در شناسایی معترضین .

اما در روش مبارزه با توجه به تهاجم نظامی رژیم به سطح شهر ومحیط زندگی و خانه ی مردم و گاهی تخریب اموال آنها باید سنجیده عمل کرد.نکته ی اول اینکه تمرکز نیروهای نظامی در شهر، عمدتا به خیابان های اصلی شهر و مناطقی است که پیشتر در آنجا تظاهرات و اعتراضات انجام می شده است و آنها هرگز نمی توانند تمامی سطح شهر را کنترل کنند. با توجه به این مسئله ، تظاهرات گسترده در میادین مهم شهر مانند میدان انقلاب ، آزادی یا هفت تیر باید جای خود را به تظاهرات در محلات و به صورت پراکنده دهد. نکته ی دوم اینجاست که توان سرکوب و کنترل رژیم در شب هنگام ، ده ها برابر کمتر از روز است ، عمده ی فعالیت های مبارزاتی می تواند شب هنگام انجام شود. این امر می تواند رژیم را در کنترل اوضاع کاملا فلج کند. نکته ی سوم و شاید مهمتر از همه ، فعالیت اعتراضی به صورت تمرینی و ضربتی است ، یعنی اعتراضات می تواند به صورت همزمان در زمان های مشخص اما کوتاه مدت و مکان های متفاوت تکرار شود. باید توجه داشت که این کار ، مبارزه را به عملی مرسوم تبدیل می کند و در بلند مدت ، دیگران را نیز به انجام آن ترغیب خواهد کرد. شعار در بام های خانه ها ، تنها یکی از این روش هاست که از انقلاب ۵۷ در اذهان مردم به جای مانده است ، اما این تنها یکی از شیوه های مبارزه ی به صورت تمرینی و متوالی است. می توان این شیوه های بیان اعتراض را به صور دیگر نیز بسط داد.

باید در نظر داشت که با طولانی شدن مبارزه ، این رژیم است که ناتوان تر و عاجز تر می شوند و نه مردم. مردم باید بپذیرند که برای کسب پیروزی و شکست دیکتاتوری و استبداد ، راهی طولانی در پیش رو دارند. ارباب یکی از ابزارهای سرکوب رژیم است، باید در مقابل ناامیدی و احساس یاس و ناتوانی ، یا این احساس که هزینه ی بیش از حد پرداخت شده است ، ایستاد. باید توجه داشت که همواره ترس درون ما، بدترین دشمن ماست.

تکرار کمیک انقلاب ۵۷ ایران!؟

سیمین مسگری

در اندک زمانی که نارضایتی ها و اعتراضات ایرانیان در این سطح وسیع و در خیابانها به عینیت درآمده و تحولات ایران را سر تیتراخبار جهان کرده است، در تأویل و تحلیل نیز بر اوضاع کنونی ایران گشوده شده است و صاحب نظران بسیاری را از ظن خود یار مبارزات مردم ایران کرده است. شاید بتوان نقطه مشترک غالب این تحلیله‌ها را تأکید بر خواست مردم ایران، برای تغییر دانست و مواردی از قبیل، جنس این ”خواست “و جهت آن است که نقطه فصل یا محل مناظره این نظریه پردازان می باشد. اینکه این اعتراضات انقلابی است یا اصلاحی، قائم به موسوی است یا به بهانه او و …

یکی از نظریات قابل توجه در این میان نظریه اسلاووی ژبژک، فیلسوف شهیر اهل اسلووانی است. او تحلیل و حمایت خود را از جنبشهای اعتراضی مردم ایران در یک سخنرانی برای دانشجویانش، اینگونه بیان می کند: “یک عده به غلط این جنبش را چیزی مشابه انقلاب‌های مخملی طرفدار غرب می‌دانند و فکر می‌کنند که این حرکات گام‌های اول برقراری یک نظام دمکراتیک غربی و پایان اسلام سیاسی در ایران است.

عده دیگری با ناامیدی از تحول در ایران می‌گویند: لیافت مردم این کشور همین احمدی نژاد و حامیان آن هستند و بنابراین با دیدی انتقادی و ناباورانه به حرکات موجود می‌نگرند.

و بالاخره گروه دیگری هستند که احمدی نژاد را قهرمان ملی ایران در مبارزه با خارجی‌ها می‌دانند و فکر می‌کنند که برخلاف تصویری که رسانه‌های غربی از او می‌دهند، وی در پی بهبود وضعیت اقشار فقیر و تحکیم استقلال ایران است. از نگاه این عده حرکات اعتراضی اخیر شبیه به کودتایی است که غرب علیه دولت ملی محمد مصدق به راه انداخت.

ژبژک ضمن تبری جستن از این سه بینش به رخدادهای ایران و نقد آنان، تحلیل خود را از اوضاع به این گونه عنوان می کند: “آنچه در ایران شاهد آن هستیم تلاش جمعیت وسیعی از مردم ناراضی برای زنده کردن آرمان‌های اولیه انقلاب ۵۷ است. به همین خاطر است که بسیاری از شعارها و نوع حرکات با آن دوران شباهت فراوانی دارد. این یک جنبش مشروع مردمی است و فعالان آن کسانی هستند که انقلاب اسلامی به رهبری آیت‌الله خمینی، به شعارها و خواست‌های آنها خیانت و پشت کرده است.”

او همچنین از کروبی به عنوان یک اصلاح گر و طرفدار آزادی برای فعالیت گروه‌های مدنی و از موسوی به عنوان نماد بازگشت به مدینه فاضله دوران انقلاب و اسلام اسلام رهایی بخش یاد می کند. مدینه فاضله ای که آرمانهای آن هنوز زنده است.

شاید نخستین سوال و ابهامی که از تحلیل ژبژک بر ذهنها خطور می کند این است که ژبژک در این تحلیل به اشتباه و نا ظرافتی، عمده کنشگران امروز جنبش مردمی را همان کنشگران سی سال پیش با همان آرمانها می داند و دلیل او نیز بر این مدعا، شعارهایی است که در هر دو حرکت اعتراضی، مشترک به نظر می رسد. تنها یک نگاه گذرا به گروه سنی افراد حاضر در اعتراضات خیابانی و دستگیر شده ها به خوبی روشن می سازد که بخش اعظم جمعیتی که در تحولات اخیر حضور فعالی دارند، بیگانه با آرمانهای انقلاب سی سال پیش و مدینه فاضله موعود آن هستند. مگر اینکه آقای ژبژک گمان کنند که تمام دغدغه نسل بعد از انقلاب، با همه کشتار و سرکوبی و هزینه های سنگین مبارزه،اعاده آرمانهایی است که پدران و مادران آنها سی سال قبل به خاطرش قیام کردند. در این صورت سوال این نسل از آقای ژبژک و انقلابیون سی سال پیش این است که آن آرمانها چه بودند و اسلام رهایی بخش چیست؟!

نفس شباهت برخی از شعارهایی که در خیابانها و بامهای ایران به گوش می رسد با شعارهای انقلاب ۵۷ ، دلیل بر هم جنس بودن این اعتراضات نمی باشد. حتماً این فیلسوف شهیر بر این گمان نیستند که مردم در کمال آزادی برای انتخاب شعارها یشان، الله اکبر را بر شعار سرنگونی حکومت اسلامی، لغو حجاب اجباری، که خواست بسیاری از زنان حاضر در خیابانهاست، و … ترجیح داده اند. استفاده از شعارها یی مثل الله اکبر، نصر من الله و فتح الغریب و… در اغلب مواقع برای پایین آوردن هزینه مبارزه است. کما اینکه حتی در این شرایط هم تا فرصتی رخ می دهد، مردم در شعار مرگ بر جمهوری اسلامی هم صدا می شوند.

ژبژک ضمن اینکه قیام کنونی را بازگشت به مدینه فاضله ای می داند که آرمانهایش هنوز زنده است و موسوی را نماد این بازگشت معرفی می کند، بر این نکته پا میفشارد که این انقلاب و آرمانهای آن، توسط یک گروه متحجر و تند رو ربوده شده است و از این رو جنبش اعتراضی کنونی را “بازگشت سرکوب شده گان” انقلاب به میدان مبارزه برای باز پس گیری آن، می انگارد.

آنچه از این گفته ژبژک بر می آید این است که دزد واقعی انقلاب، احمدی نژاد و دارو دسته اش می باشد که چهار سال پیش آن را به یغما برده اند و مردم برای بازپسگیری آن دست به دامن موسوی و حامیانش از جمله رفسنجانی شده اند. گمان آقای ژبژک بر این است که هشت سال دوره آقایان موسوی و رفسنجانی و خاتمی، دوران اعتلای آرمانهای انقلاب! و اسلام رهایی بخش! بوده که در بزنگاه انتخابات سال ۸۴ بوده شد و مردم به قیمت جان خود و به دنبال این قهرمانان، سعی در بازپس گیری آن را دارند.

ژبژک در پایان تحلیل خود ضمن اذعان به ناروشن بودن آینده حوادث در ایران میگوید: “احتمالاً حکومت قادر خواهد شد که نیروی انفجاری جمعیت را کنترل کند اما این دیگر آن رژیم سابق نخواهد بود، بلکه حکومتی فاسد و منفور،در زمره دیکتاتوری های دیگر است.” و با این توضیحات، شنونده سخنان خود را در حیرت فرو می برد که منظور ژبژک از رژیم سابق چیست و آیا اینکه او تا کنون این رژیم را در زمره حکومتی های منفور و دیکتاتوری های دیگر قرار نمی داده است؟ و در صورتی این رژیم در این زمره قرار می گیرد که حرکت انفجاری مردم را کنترل کند؟!

نگاه ژبژک به تحولات اخیر ایران شاید تنها نگاه نادقیق بر رویدادهای ایران نیست ولی نشان از کم اطلاعی این فیلسوف برجسته غرب از انقلاب ۵۷ ، رخدادهای سی ساله و تحولات جاری ایران را دارد و آنچه نقد تحلیلهای او را از اهمیت خاصی برخوردار می کند، شهرت او به عنوان یکی از رهبران فکری چپ نوین اروپاست!



Photo by Farhad Rajabali

مبارزه برای دموکراسی و سیدگره های مرتضی علی!

سعید الف

(مطلب ارسال شده برای خیابان)

مبارزه ی میلیونی مردم ایران برای دموکراسی و علیه خفقان روحانیت شیعه اوج می گیرد. رژیم ایران که طی سی سال گذشته برای مشروعیت بخشیدن به حکومت خود دست به هر نیرنگی زده بود این بار در چاهی که خود کنده سرنگون شده است. پس از فروپاشی نظام پلیسی –سلطنتی پهلوی، «بهار آزادی» در نطفه خفه شد و دوران وحشت جنون آمیز رژیم آخوندی آغاز گشت. دستگاه روحانیت شیعه در دوره ی پس از انقلاب ۱۳۵۷ دولت بحران زده ی سرمایه داری ایران را نجات داد اما به حوزه ی علمیه قم نرفت. بدین ترتیب، دستگاه روحانیت شیعه با همه ی تناقضها و تضادهای ساختاری خود در مسند قدرت نشست و به جای جمهوری، حکومت اسلامی و منبر ولایت فقیه را نشانَد. البته برای گمراهی مردم، نام این دارالخلافه را «جمهوری» اسلامی گذاشتند. بدین سان، تحت فیلترگذاری استصوابی شورای نگهبان که خودبازتابی بود از اختلافات تاریخی و درونی دستگاه روحانیت، هرازچندگاهی شوهای انتخاباتی به راه انداختند؛ مجمع تشخیص مصلحت نظام، مجلس خبرگان، شورای نگهبان، مجلس شورای اسلامی و ولایت فقیه همگی بازتابی از این تعارضهای تاریخی روحانیت شیعه هستند. انتخابات سی ساله ی دارالخلافه ی ایران در واقع برای حل موقتی اختلافات همیشگی درون جناح های روحانیت شیعه و تحمیق مردم بوده است.

ناگفته نباید گذاشت که نیروهای ملی گرا و برخی نیروها مانند حزب توده و سازمان فدائیان اکثریت نیز در پایه گذاری خلافت اسلامی سهم مهمی به عهده داشتند. برخی از اعضای این گونه گروه ها از عمل خود پشیمان گشتند و از سیاست کنار کشیدند اما برخی هنوز با ریاکاری به فعالیت مشغولند و همانند «گربه های مرتضی علی» در «پوزبسیون» اسلامی به بندوبست سرگرم هستند؛ همان کسانی که در لغو حقوق دموکراتیک مردم ایران، سرکوب دموکراسی و کشتارهای مخالفان رژیم آخوندی در کنار اوباشان روحانیت شیعه سنگ تمام گذاشتند، این بار با پرچم «اصلاح گرایی» به میدان آمده‌اند. در این نوشته ی کوتاه به گذشته ی دو نفر از چهره های تاریخ معاصر ایران که در تثبیت «جمهوری اسلامی» سهم مهمی داشتند و اکنون به مردم و جوانان ایران درس دموکراسی می دهند اشاراتی خواهد شد.

یکی از این شخصیت ها جناب محسن سازگاراست. او اخیراً اعلامیه ای منتشر ساخته و مدعی شده است که حضور او در تلویزیون صدای آمریکا پس از کودتای اخیر خامنه ای – احمدی نژاد به خاطر رساندن «اخبار و دستوراتعمل هایی است» به مردم ایران که «رهبری جنبش» تصمیم آن را می گیرد. آقای سازگارا اعلام داشته است که به خاطر کارشکنی شخصی به نام علی سجادی مسئول خبر تلویزیون صدای هیأت حاکمه ی آمریکا دیگر در آن رسانه برنامه نخواهد داشت!

بی شک، پرداختن به سابقه ی تاریخی این چهره ی مرموز که با ضرب و زور بخشی از هیدت حاکمه ی ایران و آمریکا همیشه در پشت صحنه مشغول به توطئه چینی برای جنبش ازادی خواهان، و به ویژه نسل جوان ایران، مفید خواهد بود. محسن سازگارا کسی است که به اعتراف خود هنگامی که در پاییز ۱۳۵۷ در کشور آمریکا بود و شنید که خمینی به فرانسه رفته است سراسیمه به آنجا رفت و با همکاری ابراهیم یزدی و مهندس بازرگان دو نفر از رهبران نهضت آزادی در ستاد خمینی مستقر شد. وی مسئولیت هماهنگی و امور اداری «بیت خمینی» را عهده دار شد و نقش مهمی در سازماندهی و تبلیغات دارودسته ی روحانیون ایفا کرد. سازگارا کسی است که به قول خودش در عرض مدت کوتاهی در سازماندهی صدها مصاحبه ی تلویزیونی، رادیویی و مطبوعاتی برای تثبیت چهره ی خمینی در رأس جنبش ضدسلطنتی نقش داشت. او مسئولیت مستقیم دارد که با کمک رسانه های جهان غرب، خمینی را از یک شخصیت نه چندان شناخته شده در جامعه ی آنروز ایران به آشناترین چهره ی جهانی تبدیل کرد. سازگارا کسی است که ترتیب سازماندهی پرواز بازگشت خمینی به ایران را داد و حتا در گزینش این که چه کسانی از میان خبرنگاران رسانه های جهانی برای همراهی با «حضرت امام» در هواپیما حضور یابند نیز نقش اصلی را داشت. پس از بازگشت خمینی به ایران، او از جمله کسانی بود که در پشت پرده برای به قدرت رسیدن خمینی به طور شبانه روزی فعالیت می‌کرد. با قیام بهممن ماه ۱۳۵۷ و فروپاشی دستگاه نظامی و امنیتی رژیم پادشاهی، نقش افرادی از قبیل سازگارا اهمیت ویژه یافت. رژیم تازه به قدرت رسیده ی خمینی برای سرکوب انقلاب مردم ایران و استقرار ضدانقلاب اسلامی نیاز به بازسازی ارتش و دستگاه نظامی –امنیتی دولت داشت. محسن سازگارا با همکاری دستگاه آخوندی پیرامون خمینی دست به ایجاد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی زد که در کشتارهای اواخر دهه پنجاه و اوایل شصت خورشیدی هزاران نفر از مردم معترض به رژیم خمینی را به خاک و خون کشاند.

اخیرا محسن سازگارا در گفتگویی مدعی شده است که سپاه پاسداران، در آن هنگام تنها یک ارتشی مردمی بود. خیر جناب سازگارا! سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را شما و دیگر یارانتان به راه انداختید که جنبش مستقل مردم ایران علیه خمینی را با وحشیانه ترین شیوه های سرکوب به خاک و خون بکشانید. سپاه پاسداران، بازوی ضدانقلاب مردمی و حامی رژیم آخوندی بود و هست. مردم ایران هیچگاه کشت و کشتاری که بنیان گذاران سپاه پاسداران و کمیته های اسلامی از مردم ایران در تهران، کردستان، ترکمن صحراء،خوزستان و… زندان های شهرهای سراسر ایران به راه انداختند را فراموش نمی کنند. آری دستگاه پرتناقض روحانیت شیعه برای حفظ مناسبات سرمایه داری به کمک افرادی چون آقای محسن سازگارا نیاز داشت. البته افرادی از قبیل سازگارا مأموریت خود را به خوبی انجام دادند. ولی با تثبیت ضدانقلاب آخوندی دیگر به افرادی مانند سازگارا که خارج از چارچوب روحانیت پیرامون خمینی کار می کردند نیازی نبود و از مجراهای قدرت رفته رفته کنار گذاشته شدند.

از جناب سازگارا برای چندین سال خبری نبود تا اینکه با روی کار آمدن خاتمی و سپس شکست اصلاح-طلبان، به خارج امد و «طرح رفاندم» را پیش کشید و سپس با بورسها ومشاغل دانشگاهی که دولت امریکا به خدمتکاران خود اعطا می کند به سروسامانی رسید و مبلغ سیاست های دولت آن کشور شد. همان آمریکایی که در ایران در سال ۱۳۳۲ علیه جبهه ملی و بنیان گذاران نهضت آزادی کودتا کرده بود!

بدین سان، محسن سازگارا پیراهن یقه چرکین آخوندی را به دور انداخت، ریش تراشید و کت، شلوار و کراوات «مردم سالاری» پوشید، ادکلن لیبرالستی زد و ستاره ی شوهای «صدای هیأت حاکمه ی آمریکا» شد. او به عنوان کارشناس امور ایران به همراه چند خودفروخته ی دیگر با استفاده از بورس های خاص «اسانید» درجه دو و سه و میلیون ها دلاری که دولت جورج بوش برای «تعویض رژیم» خرج می کرد به نان و نوبی رسید. اما با روی کار آمدن اوباما، محسن سازگارا، و دیگران می دانستند که اگر روابط دولت ایران و آمریکا رو به بهبودی برود دیگر نیاز چندانی به تحلیل های مششع «کارشناسی»شان برای «تعویض رژیم» نیست. چرا که اگر سیاست پردازان آمریکا با رژیم ایران کنار می آمدند، دموکراسی و حقوق بشر تنها مبدل به کالایی برای معامله می شد. متاعی که بر سر ان دولت امریکا با آن می تواند با هر دولت و نیروی ارتجاعی چانه بزند. سیاستی که آمریکا، بریتانیا و دیگر کشورهای جهان سرمایه داری سالهاست در عربستان سعودی، مصر، کویت، ترکیه، پاکستان و ده ها کشور دیگر انجام می دهند.

اما با خیمه شب بازی خامنه ای و احمدی نژاد و «آغاز جنبش اعتراضی مردم ایران» که مجزا از رهبری کروبی و موسوی شکل گرفت، محاسبات آمریکا درست از آب درنیامد. محسن سازگارا که مخالف شرکت در دهمین انتخابات ریاست قوه ی مجریه رژیم آخوندی بود هنگامی که مشاهده کرد که چگونه مردم ایران به مبارزه علیه رژیم ایران برخاسته اند بار دیگر همانند گربه مرتضی علی به میان معرکه پرید و صد و هشتاد درجه معلق زد و به یک باره سید «سبزپوش» شد؛ همه در صدای «هیأت حاکمه ی» آمریکا دیدند که چگونه سازگارا بدون کراوات، با تی شرت و با سراسیمگی خود را به استودیوی تلویزیون رساند و رهنمود داد که باید بر روی این موج حرکت کرد. بی شک، او با ارتباطاتی که هنوز با برخی از رهبران سپاه پاسداران دارد و با پشتوانه‌ی دستگاه های تبلیغاتی غرب کوشش خواهد کرد که جنبش اعتراضی مردم ایران را در مجراهای کنترل شده‌ی و باب طبع اربابان آمریکایی و ایر انی باقی نگهدارد. از این رو، از همان روز نخست که نتایج انتخابات تقلبی اعلام گشت و جنبش خودانگیخته‌ی مردم از میدان ونک شروع شد، مأموریت جدید و موج سواری آقای محسن سازگارا برای آمریکا و «رهبری جنبش» آغاز گردید. این که امثال محسن سازگارا تا چه میزان قادر هستند که بار دیگر، جنبش مردم ایران برای دموکراسی را مهار و سرکوب کنند، معلوم نیست و آینده نشان خواهد داد. بهر حال نقشی که محسن سازگارا و بنیان گذاران سپاه پاسداران و بسیج در کشت و کشتار مردم و زندانیان سیاسی و تثبیت رژیم اخوندی داشته اند هرگز از حافظه‌ی تاریخی مردم و جنبش دموکراسی خواهی ایران محو نخواهد شد. ادامه دارد…



بر تولد برشت

دختر کوچولوی صاحبخانه از آقای «کی » پرسید:

اگر کوسه ها آدم بودند با ماهی های کوچولو مهربانتر میشدند؟

آقای کی گفت: البته ! اگر کوسه ها آدم بودند

توی دریا برای ماهیهاجعبه های محکمی میساختند

همه جور خوراکی توی آن میگذاشتند

مواظب بود ند که همیشه پر آب باشد

هوای بهداشت ماهی های کوچولو را هم داشتند

برای انکه هیچوقت دل ماهی کوچولو نگیرد

گاهگاه مهمانی های بزرگ بر پا میکردند

چون که

گوشت ماهی شاد از ماهی دلگیر لذیذتر است

برای ماهی ها مدرسه میساختند

وبه آنها یاد میدادند

که چه جوری به طرف دهان کوسه شنا کنند

درس اصلی ماهیها اخلاق بود

به آنها می قبولاندند

که زیبا ترین و باشکوه ترین کار برای یک ماهی این است

که خودش را در نهایت خوشوقتی تقدیم یک کوسه کند

به ماهی کوچولو یاد میدادند که چطور به کوسه ها معتقد باشند

وچه جوری خود را برای یک آینده زیبا مهیا کنند

آینده یی که فقط از راه اطاعت به دست می آید
اگر کوسه ها آدم بودند

در قلمروشان البته هنر هم وجود داشت

از دندان کوسه تصاویر زیبا ورنگارنگی می کشیدند

ته دریا نمایشنامه یه روی صحنه میاوردند که در آن ماهی کوچولو های قهرمان

شاد وشنگول به دهان کوسه ها شیر جه میرفتند

همراه نمایش آهنگهای محسور کننده یی هم مینواختند که بی اختیار

ماهیهای کوچولو را به طرف دهان کوسه ها میکشاند

در آنجا بی تردید مذهبی هم وجود داشت

که به ماهیها می آموخت:

زندگی واقعی در شکم کوسه ها آغاز میشود



گزارشی از گرگان،

گوشه هایی از حکومت ترور

گزارشی از یکی از دستگیرشدگان گرگان ساعت حدود ۳۰ : ۷ الی ۸ غروب ۲۵ خرداد در پیاده‌روهای خیابان شالی‌کوبی پر بود از مردمی که بی هدف فقط راه می‌رفتند همه می‌دانستند برای چه شلوغ است اما از کنار هم عبور می‌کردند. نیروهای سرکوب و گارد ویژه با باتوم و سپر در دسته‌های حدودا ۲۰ نفری در گوشه و کنار به خط بودند. درگیری‌های کوچکی بین جوانان و بسیجی‌ها در کوچه‌های اطراف مشاهده می‌شد.چند نفری هم دستگیر شدند جالب این‌جا بود که در یکی از این درگیری‌ها در کوچه‌های مجاور خیابان شالی‌کوبی وقتی بسیجی‌ها یک جوان را به شدت کتک می‌زدند مردم به خشم آمد و با یک یورش چند نفری از بسیجی‌ها را گرفته و هر چه حقشان بود نثارشان کردند.

هوا تاریک شد دیگر در پیاده‌رو جا نبود و به سختی می‌شد حرکت کرد، که ناگهان صدای کسی آمد که فریاد کشید مرگ بر دیکتاتور… گویی همه منتظر جرقه بودند همه با هم فریاد زدند: «مرگ بر دیکتاتور». سپس برای تایید و جسارت مشغول دست زدن شدند و از گوشه کنار شعارها شروع شد: «نترسین نترسین ما همه با هم هستیم»، «گفته بودیم اگه تقلب بشه شهر قیامت می‌شه»، «مرگ بر دیکتاتور» و از این دست شعارها. من متوجه مردمی شدم که همگی در حال فرار بودند یگان ویژه وارد عمل شده بود.

صحنه هایی که می‌دیدم باور کردنی نبود. واقعا این‌ها انسان بودند؟ یک ستوان دومی را دیدم که در حال تعقیب دو دختر چادری بود یکی از آن‌ها ظاهرا پایش پیچ خورد و به زمین افتاد ستوان در حال تعقیب وقتی به او رسید مهلت نداد بلند شود و ناجوان‌مردانه چنان ضربه‌ای با باتوم به پشت گردن دخترک زد که آه از نهاد همه برخاست و به طرف پلیس حمله‌ور شدند و پلیس مجبور به فرار شد. عده‌ای هم وحشت کرده بودند و در حال گریستن بودند. تا به حال چنین زد و خوردی در گرگان پیش نیامده بود.

درگیری‌ها ادامه داشت تا این که روبروی پاساژ مروارید ۵ پلیس و چند بسیجی به سر یک جوانک ریخته و با شدت با باتوم جوانک بی‌نوا را می زدند . ضربات بسیار سنگین بود صدای برخورد باتوم روی بدن جوانک مو به تن راست می‌کرد. نمی‌دانم من بودم یا چه نیرویی مرا واداشت به سمت آن‌ها بروم تا جوانک را از دست این حرامیان بیرون بکشم. فریاد می‌کشیدم زن سرکار زن خواهش می‌کنم زن. دست جوانک را گرفتم و با شدت به سمت خودم کشیدم جانی در بدن برای فرار نداشت. من خودم را در مرکز همان چند باتوم دیدم. شدت ضربات باعث شد دست جوانک را رها کنم و روی صورتم را گرفتم. صدایی می‌گفت این رو ببرید چند دست بازوی مرا گرفت و کشان کشان با همراهی ضربات باتوم به سمت ماشین ون آرم‌دار برده و درون قفس داخل ون گذاشتند. موبایلم را گرفتند. گفتم بگذارید یک تماس بگیرم که با ضربه باتوم جواب خود را گرفتم. چند نفری شدید… تا این که ماشین حرکت کرد زیاد دور نشدیم که وارد یک مدرسه شدیم بعدا فهمیدم که ما رو به دبستانی در محلی به نام چاله‌باغ بردند. من نفر آخری بودم که از ون خارج شدم و با تونل باتوم مواجه شدم. مردی بسیار قوی‌هیکل که لباس یگان ویژه به تن داشت گفت من به خاطر شما کثافتا ۲ روزه که زن و بچه‌ام را ندیدم هنوز حرفش تمام نشده بود که با مشت زیر چشمم گذاشت و به دنبال آن باتوم ها سرازیر شد. از درون تونل باتوم گذشتم و می‌گفتند سرتان را روی پله مقابل بگذارید. دست‌ها پشت سر و روی زانو بنشینید. البته بعد از واریسی همه و چشم‌بند زدن. صدای دختر جوانی هم در چند متریم می‌آمد و ناله می‌کرد. فکر نمی‌کردم دختری را هم از تونل باتوم رد کنند. کمی وحشت کردم اما به رویم نیاوردم. یکی می‌گفت آب اما چند لحظه بعد صدای فریادش به گوش می‌رسید… چون چشمم بسته بود حدس زدم آب یعنی باتوم آن‌جا. همه چیز یعنی باتوم و پنجه بوکس. من نفر آخری بودم و سمت راست من کسی نبود که ناگهان یکی از یگان ویژه‌ها چنان با پوتین به شکمم ضربه زد که نفسم گرفت. می‌دونستم باید روی زانوهایم بشین پاشو کنم که نفسم برگردد. در همین حینباتوم هم به عنوان دسر صرف می‌شد.

ما را با همان ترتیب با چشمانی بسته دوباره سوار ون کرده البته این بار ۱۱ نفر. به گفته ماموری که با ما بود سخت‌ترین مسئله همین فشردگی درون ون بود ابتدا ۶ نفر به زور جا شدیم تا این که ظاهرا فرماندهی جلوی درب خروج جلوی ماشین را گرفته و گفت کم هستند بیشتر جا دهید. سرباز همراه با لهجه اصفهانی گفت جا نیست قربان. که گفت این‌ها آدم نیستند خودشان خواستند و فحش رکیکی هم نثار ما کرد. خیلی به من برخورد اما چه کار می‌شد کرد.

خلاصه به هر فشاری بود ۱۱ نفر درون قفس ون جا دادند. آرنج یکی داشت، چشمم را کور می‌کرد تا می‌خواستیم تکانی بخوریم صدای ناله دیگری می‌آمد. تا این که پس از حدود ۴۵ دقیقه به همین منوال گذشت و ظاهرا وارد پادگانی شدیم. من از گوشه چشم‌بند دژیانی را دیدم. وقتی پیاده شدیم دوباره به باد کتک گرفته شدیم. همه ما رو بازرسی کردند و راهی زیرزمین ساختمانی شدیم. ون پشت ون بود که می‌آمد و مثل ما بازداشت شده بودند. اتاق‌های زیادی در زیرزمین آن‌جا بود. روی ۳ اتاق نوشته شده بود: اتاق بازجویی. و بقیه اتاق‌هایی بود که درون آن‌ها سلول سلول جدا می‌شد. تعداد انقدر زیاد بود که غیر از اتاق‌های بازجویی همه اتاق‌ها و سلول‌ها پر شد. حتی درون کریدور هم پر بود. چند نفر با لباس شخصی آمدند و مشغول نوشتن اسامی شدند. بعد به ترتیب اسامی، بازجویی و انگشت‌نگاری شدیم. در اولین بازجویی چگونگی دستگیری سوال شد. هر کسی یک گوشه‌ای ناله می‌کرد کسی سالم نمانده بود. یادم هست جوانی را آوردند که چشم چپش کاملااز بین رفته بود. بعضی از وحشت گریه میکردند بعضی دیگر هم دلداری می‌دادند.

تا صبح ۳ بار بازجویی شدیم. از با چه کسانی دوست هستی شروع شد تا خارج رفتی؟ تو فامیل کی خارج از کشوره؟ به کی رای دادی؟ عضو گروهی هستی؟ کسی رو از دستگیرشدگان می‌شناسی؟ یا می‌گفتند ما شما رو حین تخریب و شعار دادن علیه نظام فیلم‌برداری کردیم. من در پاسخ گفتم فیلم را نشانم دهید، که گفت خفه شو… یادم نیست چه ساعتی اما بین بازجویی‌ها بود… که صدایی از بالا گفت بازداشتی‌های امشب پایین هستند؟ کسی گفت چطور؟ دوباره صدا فریاد زد، یکی از افسرامو چاقو زدن درو باز کن. می‌کشمشون. همه با شنیدن این حرف‌ها به گوشه‌ای فرار می‌کردند. جایی نبود بروند. حدود ۱۰ نفری یگان ویژه آمدند و با خشونت هر چه تمام‌تر مشغول کتک زدن شدند. انقدر زیاد بودیم که سهم من یک باتوم شد.

تا این که صبح شد و دیدم نان پخش می‌کنند با مربا. من گفتم به شعور آدم توهین می‌کنند اول کتک می‌زنند بعد هم نان می‌دهند و گفتم بچه‌ها نخورید این نان‌ها رو. بعضی نخوردند اما اکثرا خوردند ساعت حدود ۳۰ : ۹ صبح بود دیدیم چند قاضی آمده تا حکم صادر کنند. همه بارها از پله‌ها بالا می‌رفتند و دوباره برمی‌گشتند. ابتدا دانشجویها را جدا کرده و دوباره بازجویی کردند و سپس آزاد شدند. ما نیز یکی پس از دیگری دوباره همان سوال‌ها را پاسخ دادیم. البته با چشم‌بند و دقتی خیلی زیاد سوال می‌کردند. بالاخره من هم آزاد شدم. البته موبایل ها را پس ندادند گفتند یک هفته دیگر بیاید مرکز اطلاعات امنیت پلیس گرگان در سه راه ملاقاتی پس بگیرید.

گفتی:

«— بر تیزه‌های کوه

با پیکرش، فروشده در خون،
افسرده است باد!»

تو بارها و بارها

با زنده‌گی‌ت

شرمساری

از مرده‌گان کشیده‌ای.

(این را، من

همچون تبی

— دُرُست

همچون تبی که خون به رگام خشک می‌کند —

احساس کرده‌ام.)

□

وقتی که بی‌امید و پریشان

گفتی:

«— مُرده‌ست باد!

بر تیزه‌های کوه

با پیکرِ کشیده‌به‌خون‌اش
افسرده است باد!» —

آنان که سهمِ هوشان را
با دوستاق‌بان معاوضه کردند
در دخمه‌های تسمه و زرداب،
گفتند در جواب تو، با کبرِ دردِ شان:

«— زنده است باد!

تا زَنده است باد!

توفانِ آخِرین را

در کارگاهِ فکرتِ رعْداندیش

ترسیم می‌کند،

کبرِ کثیفِ کوهِ غلط را

بر خاک افکنیدن

تعلیم می‌کند.»

(آنان

ایمانِ شان

ملاطی

از خون و پاره‌سنگ و عقاب است.)